

زندگی نامه مکارم شیرازی

حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی در شهر شیراز در میان یک خانواده مذهبی که به فضائل نفسانی و مکارم اخلاقی معروفند دیده به جهان گشود.

جدّ اعلای ایشان «حاج محمدباقر» که از تجّار شیراز به شمار می رفت، در «سرای نو» شیراز به تجارت اشتغال داشت، لباسی شبیه لباس روحانیت می پوشید و پیوسته در مسجد «مولای» شیراز به جماعت حاضر می شد و مورد تکریم و احترام و اطمینان بود. جدّ ایشان مرحوم «حاج محمد کریم» فرزند حاج محمدباقر که او نیز عمّامه ای بر سر داشت و در بازار در اثنای کار، کلاه پوستینی بر سر می گذاشت، در «سرای گمرک» شیراز و سپس در «بازار وکیل» به تجارت مشغول بود، همواره در مسجد «مولای» شیراز در نماز جماعت شرکت می کرد و از مرتبطین و نزدیکان مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدجعفر محلاتی رحمه الله پدر مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ بهاءالدین محلاتی و مرحوم آیه الله حاج سیدمحمدجعفر طاهری رحمه الله به حساب می آمد.

پدرشان حاج محمد علی او نیز از تجار معروف شیراز بود استاد در مورد پدرشان چنین می فرمایند:

«پدرم علاقه زیادی به آیات قرآن داشت در دورانی که در مدارس ابتدایی تحصیل می کردم، گاهی شبها مرا به اطاق خودش فرامی خواند و به من می گفت: ناصر! کتاب آیات منتخبه و ترجمه آن را برای من بخوان (این کتاب مجموعه آیاتی بود که توسط بعضی از دانشمندان، انتخاب شده و در زمان رضاخان در مدارس به عنوان تعلیمات دینی تدریس می شد) من آیات و ترجمه آن را برای او می خواندم و او لذّت می برد.»

نبوغ استاد از اوایل کودکی امری مشهود بود و در هر مرحله از مراحل عمرش آشکارتر می گشت.

دورترین خاطره

روایتی که خود استاد از دوران کودکیش دارد چنین است:

«دورترین خاطره ای که از دوران طفولیت به نظر دارم مربوط به زمانی است که بیماری مختصری داشتم و در گهواره خوابیده بودم، حادثه از این قرار بود که فصل تابستان بود و گاهواره من در گوشه حیاط خانه قرار داشت؛ در وسط حیاط، حوض آبی بود که می بایست از آب چاه، پر شود ولی چون حوض، نجس شده بود با آب چاه که از دلو به آن می ریختند پاک نمی شد، برای حلّ مشکل، در شیراز چنین معمول بود که قسمت عمده حوض را با آب دستی پر می کردند سپس ظرف بزرگ چرمی به نام «کُر» - که واقعاً به مقدار کُر بود - را پر از آب می کردند و روی آن حوض، خالی می کردند تا با آب حوض مخلوط شود و همه پاک گردد (البته این توضیحات را من الآن می فهمم و در آن وقت به صورت کم رنگی می فهمیدم) بالاخره ظرف کُر را پر از آب کردند و روی حوض ریختند، حوض پر شد و آب از حوض بیرون ریخت و از زیر گهواره من هم گذشت و من همه این کارها را می دیدم و اجمالاً می فهمیدم و چنان به خاطرمانده که گویی دیروز این امر اتفاق افتاده است.»!

این جریان که یادآور قصّه های افسانه ای و یا غیر افسانه ای مربوط به نبوغ افرادی مثل بوعلی است، به روشنی دلیل بر وجود یک هوشمندی فوق العاده در استاد بود.

کلاس های جهشی

استاد به کلاس های به اصطلاح جهشی خود در آن دوران اشاره می کند و می فرماید:

«چهار یا پنج ساله بودم که به دبستان رفتم و به اصطلاح امروز چون سنّ من کافی نبود، در کلاس آمادگی شرکت کردم، مدرسه ما به نام «زینت» در شیراز معروف بود، ولی در همان کلاس آمادگی، به ما تعلیماتی یاد دادند که خوب آنها را فراگرفتم و به همین دلیل بدون این که سلسله مراتب رعایت شود، مرا به کلاس های بالاتر بردند.»

نقطه آغاز دروس دینی

این نابغه پس از طیّ دوره دبستان و دبیرستان و پس از آن که با سقوط رضاخان و فراهم شدن آزادی نسبی، از طرف یکی از علمای بزرگ شیراز (مرحوم آیة الله حاج سیدنورالدین شیرازی) از همه علاقمندان به تحصیل علوم دینی دعوت به عمل آمد (و استاد نیز در سال سوّم دبیرستان با اشتیاق زائدالوصفی حاضر شدند که در کنار دروس دبیرستان، دروس دینی را مشغول شوند) بیشتر و بیشتر رُخ نشان می داد:

«محلّ بعدی ما مدرسه خان در شیراز بود که از مدارس بسیار قدیمی و بزرگ و معروف است که محلّ تدریس یا تحصیل فیلسوف گرانقدر صدرالمتألّهین شیرازی بود. شروع به جامع المقدمات و شرح الأمثله کردم. استاد من، مرحوم آیة الله ربّانی شیرازی بود، به ایشان گفتم من جامع المقدمات ندارم اگر بیست و چهار ساعت، امانت بدهی مطالعه می کنم و امثله و شرح الامثله را یک روزه با مطالعه، امتحان می دهم، ایشان به من دادند و تمام شب و روز را مشغول شدم و فردا امتحان دادم قبول شدم و به رتبه بالاتر ارتقاء یافتم و با ایشان خداحافظی کردم و در کلاس دیگری شرکت نمودم.»